

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۷۰ به تاریخ ۱۴۰۰/۸/۸

مقام امامت حضرت ابراهیم در آیات - بیان میزان در هدایت به امر و بحث عصمت امام و ملاحظات آن

آیه شریفه امامت حضرت ابراهیم و مقام هدایت به امر

بحث در روایات باب طبقات^۱ و تنقیح مقام امامت حضرت ابراهیم بود. عرض شد که ابتدا برای بررسی بحث، باید آیه شریفه را - که در سه روایت و روایات دیگری که در این بحث آمده است - مورد دقت قرار دهیم. در آیه شریفه فرموده: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲ برای بررسی آیه شریفه بیان مرحوم علامه طباطبائی در میزان را دنبال می کردیم. بحث از ابتلاء و کلمات و اتمام را اشاره کردیم.

اما بحث دیگری که ایشان مفصل پرداخته اند بحث تبیین مقام امامت است که ایشان آن را به «هدایت به امر» معنا کرده اند که این عنوان را از آیات سوره انبیاء و سجده گرفته اند. در سوره انبیاء فرموده بود: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»^۳ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۴ نیز در سوره سجده فرموده: «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۵

در مورد هدایت به امر در جلسه قبل توضیح دادیم که ایشان دو عالم امر و خلق را تصویر کرده و بیان کردند که عالم امر در مخلوقات حیث ربطی آنها به خداست که این حیث آنها ثابت است و ملکوت شیء هم همین است. و کسی که هدایت به امر می کند از عالم امر اشیاء آنها را هدایت می کند و این یک هدایت باطنی است که امام دارد و رسول و نبی و بقیه ندارند. هدایت آنها از طریق عالم ملک است که باید ارشاد و موعظه و استدلال کنند. آیاتی را نشان دهند و مردم را متذکر شوند. ولی هدایت باطنی امر دیگری است که از طریق ملکوت شیء واقع می شود.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵

^۲ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴.

^۳ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۷۲-۷۳

^۴ - سوره مبارکه سجده آیه ۲۴

برای اینکه قدری این حیثیت امری و ملکوت و ارتباط با خالق روشن شود بیان می کنیم که ارتباط خالق با مخلوق مانند ما نیست که مثلاً یک هدیه به کسی اعطاء می کنیم. در اعطاء ما چهارچیز هست. یک هدیه دهنده. یک هدیه گیرنده. یک هدیه. و یک اعطاء هدیه. حقیقتاً چهار چیز هست. ولی در مورد خلقت خداوند اینطور نیست که خدا و مخلوق هستند و خدا وجود را به او اعطاء می کند؛ بلکه اینطور است که فقط خداست و بعد او ایجاد می کند همین. ایجاد و اعطاء خدا عین وجود اشیا است.

لذا در آیه شریفه وقتی فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵ مقصود این نیست که شیء به نحوی بوده است و قولی در کار است که با آن وجود را به آن شیء اعطا می کند. بلکه خود «کن» الهی که معنای خاصی دارد در واقع ایجاد کننده شیء است. خود کن و امر الهی هم لفظ و مخلوق نیست و الا این تسلسل ایجاد می کند. برای خلقت خود لفظ «کن» یک لفظ «کن» دیگر قبلش می خواهد و هکذا یتسلسل. لذا مقصود همان کن وجودی است که چیزی جز اراده بر ایجاد نیست و خلقت و ایجاد خدا هم منوط به چیزی نیست و به محض دستور ایجاد می شود.

حال این حیث خلقت و ایجادی اشیا اصل و باطن این شیء است و همیشه هم هست. اگر لحظه ای اراده الهی بر وجود این شیء نباشد، او معدوم است. اراده الهی است که شیء را موجود می کند و همین ارتباط شیء با خداست که ملکوت شیء است و از همین سبب است که این شیء بتامه در اختیار خداست. وجودش به تعبیری عین ربط به خداست و از این جهت هم در اختیار اوست. این ملکوت شیء و حیث امری آنهاست. اما همین مخلوق منهای ساحت و حیث ارتباطش با خداوند یک حیث خلقی هم دارد که تغیر برمی دارد و تدریج دارد و... ایندو حیث با هم فرق می کنند. هرچند ارتباط بین این دو ساحت چیست را ایشان توضیح ندادند.

ملاحظات اولیه در بحث هدایت به امر

بنظر ما فرمایش ایشان استظهار از آیات و روایات نیست بلکه یک نظریه فلسفی خود را در تفسیر آیه نشان داده است. هرچند اصطلاحاتی که اینجا استفاده می کنند بیشتر از آیات گرفته شده است ولی اصل تحلیل استظهاری نیست بلکه عقلی است. ما برای بررسی این بحث و ارائه بحث استظهاری از آیات و روایات در مقام اثبات بعداً بحث خواهیم کرد. ولی فعلاً چند نکته در مورد فرمایش ایشان عرض می کنیم.

^۵ - سوره مبارکه یس آیه ۸۲-۸۳

اولاً؛ اینکه فرمودند این امر در آیه شریفه سوره یس که بحث ملکوت است و حیثیت ربطی مخلوقات به خالق است، با فرمایش ایشان در بحث تفسیر آیه شریفه یس نمی سازد که آنجا ظاهراً امر را به معنای «شان» گرفته اند. یعنی فرمودند شان خدا و کیفیت خلقت خدا اینگونه است که با فرمان «کن» او ایجاد می شود و این چیزی جز ایجاد مخلوق نیست. ولی اینکه امر به معنای فرمان باشد و یا عالم امر باشد در آنجا نیست. لذا روشن نمی شود که چطور بحث «انما امره» را به بحث «یهدون بامرنا» ارتباط می دهند.

ثانیاً؛ اینکه در آیه شریفه سوره یس بعد از بحث امر و کن وجودی خداوند بحث ملکوت را مطرح کرده است این دلیل نمی شود که ملکوت عالم و باطن وجودی یک شیء همان امر کن باشد. همان حیثیت ربطی باشد. هرچند اینکه در آیه بعد از ملکوت بحث کرده است روشن است که ملکوت شیء به این بحث ارتباط دارد که خدا اشیاء با اراده الهی موجود می شوند ولی ایندو یکی باشند روشن نیست.

ثالثاً؛ این تحلیل که اشیاء حیثیت خلقی و امری دارند و این همان عالم ملک و ملکوت است و یکی حیثیت ربطی و دیگری حیثیت مخلوقی شیء است اثبات اینها از آیات مشکل است و واقعاً بدون تحلیل فلسفی مذکور این حرف ها به آیات نسبت دادنی نیست. در واقع این بحث هایی که ایشان اینجا فرمودند هرچند سعی کرده اند که مستند به آیات حرف بزنند ولی واقعاً بدون پشتوانه فلسفی این نظریه استظهار نمی شود.

رابعاً؛ بر فرض که امر الهی در وجود و کن اشیاء این بحث هایی که شما فرمودید باشد، این چه ارتباطی به «یهدون بامرنا» دارد؟! شما که امر را در همه استعمالات به معنی کن وجودی نمی دانید. علی القاعده کن وجودی را در امر تکوینی می دانید و الا اوامر تشریعی را به شکل دیگری توضیح می دهید و ماهیتا امر وجودی و امر تشریعی را دو چیز می دانید. و این روشن است که در استعمالات قرآن مکرر در مورد امر و نهی تشریعی خداوند بحث شده است. چرا «یهدون بامرنا» در آیه شریفه ناظر به امر تشریعی خداوند نباشد که معنایش این است که هدایت امام هدایت ذیل فرمان و امر و حکم الهی است؟! کما اینکه برای این معنا روایات متعددی ذیل آیه شریفه هست.

در ضمن ما وارد بحث های نقد نظریه فلسفی ثابت و متغیر در اشیاء نمی شویم که این خود در بحث معقول بحث های جدی دارد و خود تبیین حیثیت ثابت و متغیر در اشیاء و نسبت بین آنها بحث های پردامنه ای دارد و تابحال هم ندیدیم کسی بتواند از پس بحث نسبت ثابت و متغیر بر بیاید و اشکالات آن را پاسخ دهد.

صبر و یقین ویژگی امام در نظریه المیزان

در ادامه ایشان در تبیین مقام امامت فرمودند طبق آیه سوره سجده امام باید صبر و یقین داشته باشد. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» این صبر و یقین در سلوک حضرت ابراهیم در قرآن بیان شده است. صبر ایشان که امتحانات سنگین ایشان است که ایشان مرحله به مرحله امتثال می کردند. این آیه سوره بقره که بحث ابتلائات را مطرح کرده است همین نکته را اشاره می کند.

اما مقام یقین ایشان را هم قرآن بحث کرده است. در سوره مبارکه انعام فرموده: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۶ یعنی ایشان به جایی رسید که ملکوت آسمان ها و زمین را مشاهده کرده است و به یقین رسیده است. یقین با رویت همراه است و تا انسان چیزی را به نحوی رویت نکند یقین برایش حاصل نمی شود. البته ایشان بین مقام رویت ملکوت عالم با در اختیار گرفتن ملکوت عالم تفاوت می بینند لذا یقین همان مقام امامت نیست ولی از لوازم و مقدمات آن است.

نیز در آیه شریفه فرمود: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۷ یعنی اگر کسی یقین داشته باشد رویتی از جحیم حتی پیدا می کند. هرچند این رویت با مقام «عین الیقین» فرق دارد. نیز فرموده: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۸ یعنی ائمه کسانی هستند که به مقام بهشت هم شهود دارند و در مقام رویت آن هم هستند.

بنظر ما این فرمایش قابل ملاحظه است و اصل اینکه امام باید صبر و یقین داشته باشد جای بحث ندارد. ولی سوالی که باید دنبال شود این است این دو عبارت «یقین به آیات الهی» در سوره سجده و عبارت «رویت ملکوت آسمان و زمین مسیر یقین» در سوره انعام باید با هم ملاحظه شود که این دو در کنار هم چه معنایی دارد؟ آیا این ملکوت همان آیات هستند یا چیز دیگری مقصود است؟ به تعبیر دیگر این یقین برای امام چطور حاصل می شود و چه رویتی لازم است که او را به یقین می رساند.

^۶ - سوره مبارکه انعام آیه ۷۵

^۷ - سوره مبارکه تکوین آیه ۵-۶

^۸ - سوره مبارکه مطففین آیه ۱۸-۲۱

تبیین ذیل آیه شریفه در ظلم و معصوم بودن امام

بعد ایشان در بحث تعبیر ذیل آیه که سوال حضرت ابراهیم و جواب خداست، در مورد اصل این سوال و اینکه چرا ایشان چنین سوالی کرده اند که بحثی نکرده اند. اما در مورد جواب خدا که فرموده: عهد الهی به ظالم نمی رسد، فرمودند این عهد همان امامت است و این به ظالم نمی رسد لذا کانه خدا فرموده آنکس که از ذریه حضرت ظالم باشد، به این مقام نمی رسد. لذا ملاک امامت ظلم نکردن است.

از اینجا ایشان وارد بحث عصمت شده اند که امام بلکه نبی باید معصوم باشد. برای اثبات این مدعا به این آیه اشاره می کنند که فرموده: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۹ در این آیه بین دو دسته مقایسه می شود و می گوید کسی را باید به عنوان هادی دنبال کرد که هادی به نفسه باشد، نه اینکه خود در هدایتش نیاز به غیر داشته است. تقابل بین صدر و ذیل این را می رساند که انسان ها دو دسته اند؛ دسته اول مهتدی از جانب غیر هستند و خودشان در دوره ای از حیات شان مهتدی نبودند و بعد توسط دیگری اهتداء پیدا کرده اند؛ دسته دوم کسانی هستند که مهتدی به نفس هستند. آیه فرموده باید دنبال دسته دوم باشید. ایشان از «مهتدی به نفس» تعبیر به «سعید به نفس» هم کرده اند که کانه خلقت او به نحوی است که اهل ظلم و معصیت و خطا و شرک نیست.

لذا ایشان فرموده هادیان الهی، مهتدی به نفس هستند و به نحوی خاصی خلق شده اند ولو هدایت و وحی الهی برای آنها تایید و تقویت آنها بوده است. لذا در آیه شریفه سوره انبیاء فرموده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» نه اینکه وحی که به آنها شده است که «ان افعلوا الخیرات» که امکان ترک در اینها داشته باشد. وحی به آنها «فعل الخیرات» بوده است؛ یعنی تایید بوده است و الا اینها کسانی بودند که خیرات را به محض مطلق شدن انجام می دادند.

بعد با کنار هم قرار دادن این آیه سوره انعام و سوره بقره فرمودند این نشان می دهد که ظلمی که در آیه شریفه مقصود نظر است، ظلمی است که در جمیع حیات اوست. او اگر زمانی هم معصیت یا شرک در او بوده باشد، معلوم است که ظلمی در او بوده و این دیگر نیاز به هدایت غیر دارد. کسی که ظلمی ولو در برهه ای از زندگی در او باشد، این سعید به نفس و مهتدی به نفس نیست و نیاز به هدایت دارد. لذا ثابت می شود که هادیان الهی که قرآن به آنها ارجاع داده است، باید مهتدی به نفس و سعید به نفس باشند و ظلمی در هیچ زمانی بر آنها نباشد.

^۹ - سوره مبارکه یونس آیه ۳۵

ملاحظه اولیه در بحث ظلم و عصمت

بنظر ما این فرمایش هم تمام نیست. اولاً: از کجا آیندو آیه بهم پیوند می خورد؟! شاید آیه شریفه سوره مبارکه یونس بحث از مطلق مقام انبیاء و هادیان است ولی ظلمی که در آیه شریفه سوره بقره بحث می شود امر دیگری باشد و مخصوص مقام امامت شرط دیگری در کار باشد؟! روشن نیست که بشود کل محتوای آیه سوره یونس را مساوق با آیه سوره بقره گرفت و ظلم را با همین بحث تمام کرد. بلکه آیه شریفه سوره یونس همانطور که خود ایشان فرموده مربوط به مطلق انبیاء است ولی سوره بقره در مورد امامت بحث کرده است. و عرفی نیست بگوییم در مورد ملاک امامت به بحثی اشاره شده است که در همه اولیاء الهی از انبیاء و رسل ولو امام نبودند، اشاره شده باشد.

ثانیاً: این استظهار شما از آیه شریفه سوره یونس تمام نیست زیرا آیه شریفه صدرش در مورد هدایت الهی در مقابل هدایت بت های و دستگاه شرک مقایسه کرده است. لذا کسی که هادی به نفسه است در آیه خداست و نمی شود بگوییم در مورد هادیان الهی هم آیه بحث می کند.

ثالثاً: بفرض آیه در مورد هادیان الهی هم در ساحت تنزیلی یا تاویلی هم بحث کند، این تقابل صدر و ذیل نشان نمی دهد که تقابل بین مهتدی به نفسه و مهتدی بغیره باشد. بلکه می تواند مقایسه بین دو دسته باشد، که یکی هدایت یافته و دیگری هدایت نیافته است و اگر هم چیزی می گوید از دیگری گرفته و می گوید و حقیقت هدایت و نور الهی به او منتقل نشده است. به تعبیر دیگر کسی هست که هدایت از دیگری به او منتقل شده است ولی بعد از انتقال واجد حقیقت نور الهی است. این می تواند هدایت کند زیرا هادی شده است. ولی کسی که حقیقت هدایت الهی به او منتقل نشده است، این نمی تواند هادی دیگران باشد. و این مقایسه ربطی به هدایت به نفسه ندارد.

رابعاً: اینکه بگوییم هدایت و وحی الهی نسبت به انبیاء، اصل هدایت آنها نبوده است بلکه اصل هدایت آنها در واقع اصل خلقت و نفس آنهاست که بذاته اینها در وادی ظلمت نبودند؛ این حرفی است که دلیل روشنی ندارد بلکه خلاف بعض آیات و روایات است. شما خودتان آیه «فوجدک ضالاً فهدی» را چطور معنا می کنید؟! اینکه بگوییم وحی و هدایت الهی در مورد انبیاء صرفاً تأیید الهی بوده است این فرمایش تمامی نیست. والحمدلله...